**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و دوم\_ 8 آذر 1400**

**[ادامۀ بحث در جهت دوم؛ علت منع از کتابت حدیث]**

**[تبیینی مجدد از دلیل اول]**

جهت دوم بحث این بود که حال که خود بزرگان اهل سنت تصریح به منع کتابت از حدیث می کنند به حبس و ضرب و تحریق کتب، باید دید آنها چه علت هایی را برای این عمل خود بیان کرده اند و تا چه حدی این علت ها با واقعیت سازگاری دارد، علت اول که در سخن خلیفۀ اول بود این بود که شما از پیامبر حدیثی را نقل نکنید، چون همین الان با یکدیگر در حدیث اختلاف دارید و مردم بعد اختلافشان بیتشر خواهد، هر کس از شما سؤالی کرد به قرآن ارجاعش بدهید، کأنه مدار وحدت را همین قرآن بدانیم.

خب اگر آن گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم به امر پروردگار مرجعیت علمی و دینی و مرجعیت حکومی و سیاسی را معین کرده بود، نوبت به این بحث ها نمی رسید، ولی بله این حرف خلیفه منهای توجه به آن فصل الخطاب و مرجعیت عصمت، حرف درستی است این ها حتی خود اصحاب تا زمان های بعد تابعین و تابعین و تابعین چندان اتحادی در شناخت ناسخ از منسوخ عام از خاص، محکم و متسابه نداشتند، و اهل کلام، اهل حدیث را توبیخ می کردند که شما بعد از رفع منع از تدیون حدیث چرا این قدر از احادیث استفاده می کنید و مبالغه می کنید، اینها کار را به جایی رسانده بود که اهل کلام به اهل حدیث می گفتند دروغ در روایات شما بسیار است، متناقض بسیار است، این اختلافها در اثر ناتوای های علمی باعث شد که ملل و نحلل جداگانه ایی تأسیس بشود تا انجا که اکفر بعضهم بعضا و تعلق کل فریق لمذهبه جنسا من الحدیث، هر کس به یک حدیثی تمسک کرد، مخصوصا در بحث فقهی و افتاء که از امور آسان و سهل نیست، باید دارای مقام اجتماع و استنباط باشد، و چون فتاوای مستند به این احادیث مختلف بوده، راه زندگی کردن صحیح و سالم، برای ما معلوم نمی­شد، علاوه دیروز عرض شد در بعضی از این احادیث یما هو مبلغ عن الله سخن گفته است، برخی به نام عنوان سنت خودش و برخی به عنوان ولایت، پس این ها راباید تشخیص بدهد، علاوه بر آن که گفتیم ناسخ و منسوخ و محکم و مشتابه را باید تشخیص بدهد. بله پیش بینی ابوبکر از این جهت درست بود که اختلاف ها پس از عصر او در این زمینه زیاد شد.

**[مناقشه در دلیل اول]**

ولی یکی همان نکته ایی که بنده عرض کردم که بذر این اختلاف را خود انها پاشیدند و دوم نکته ایی است حضرت آقای سیستانی به آن اشاره می کند که چرا ابوبکر گفت **فمن سألکم فقولوا بیننا و بینکم کتاب الله فاستحلوا حلاله و حرموا حرامه**، این که علاج واقعه نشد، نیتجه این کار القاء و از دست رفتن پیامبر است و اتفاقا در ادامۀ تاریخ اسلام به تضریح بعضی مثل ابو زهره عده ایی پیدا شدند که اصلا به سنت اعتقادی نداشند.

ثانیا این مخالف نصوص خود قرآن است **الآمرة بالاتباع الرسول صلی الله علیه و اله و سلم و الاخذ باقواله**. آیاتی که دال بر اطاعت است، **ما آتاکم الرسول فخذوه** .

ثالثا مگر خود قرآن مشتمل بر ناسخ و منسوخ نیست، مشتمل بر محکم و متشابه نیست، خب یکی از راه هلی حل قضیه همین سنت است، خب در قرآن چگونه می خواهید این ها را حل کنید، اگر انها از فهم ناسخ و منسوخ در حدیث عاجز هستند از فهم محکم و متشابه در حدیث عاجز هستند، خب در قرآن هم به همین نحو هستند؛ بگویید پس قرآن را هم بگذارید کنار، این که راه علاج مسأله شد.[[1]](#footnote-1)

این علت اولی که دستگاه خلافت برای مبارزه با کتابت حدیث بیان می کرد، ان شاء الله بر می گردم به سخن ابوبکرو نکاتی را به عنوان تعلیقه عرض خواهم کرد.

**[دلیل دوم؛ پرداختن به حدیث موجب مهجور شدن قرآن]**

علت دومی که بیان کرده اند این است که پرداختن به حدیث موجب مهجور ماندن قرآن است.

**قال عمر بن خطاب: انی اردتُ أن اکتب السنن و انی ذکرتُ قوماَ قبلکم کتبوا کتبا فاکبّوا علیها و ترکوا کتاب الله و انی و الله لا اشوب کتاب الله بشیء**

همه این ها در کتب خودشان است. **انی والله لا البس کتاب الله بشیء ابدا**

در همان حدیث پنج­شنبه شوم هم سخنش این بود که **کفانا کتاب الله**

**[مناقشه در این دلیل]**

آیا این علت می شود برای این که حدیث را بسوزانیم، حدیث را ننویسیم، محدثین را زجر و آزار بدهیم و حبس کنیم، مورد ضرب قرار بدهیم به گونه ایی که حتی حق نداشتند از معنای آیات قرآن سؤال کنند، این که دلیل نمی شود. مگر نه این است که سنت نبویه شارح کتاب خدا است، چگونه این سنت باعث شود کتاب خدا کنار گذاشته شود، بلکه باعث می شود مردم احاطۀ بیشتری به قرآن داشته باشند.

این فرمایش آقای سیستانی.

عرض می کنیم این که عمر بن خطب می گوید این باعث دور شدن از کتاب است، اگر منظور این است که مردم بیایند و تلاوت کنند، دیگر هیچ چیز مطالعه نکنند، فقط قرآن بخوانند، اگر معنا این است و سفارش به قرآن این است یا باید تدبر و فهم قرآن باشد، آیا می شود تدبر و فهم قرآن را از مجموعۀ فعل و قول و تقریر پیامبر، اعنی السنة جدا کرد؟ این در حقیقت یک نوع حجر عملی قرآن شد، فقط قرآن به صورت ظاهر مانده است، این که در قیامت شکایت می شود **اتخذوا هذا القرآن مهجورا** فقط به این است که فقط این را قرائت نمی کردند، یا خود باعث شد که خانه نشینی سنت باعث شد قرآن هم مهجور باشند.

**[دلیل سوم؛ اختلاط الحدیث بالقرآن]**

علت سومی که خود انها بیان کرده اند، اختلاط الحدیث بالقرآن، معلوم نیست آیا این روایت است یا قرآن به نقل بیهقی خلیفه دوم گفت **و انی و الله لا البس بکتاب الله شیئا** بعد آمد منع کرد به حدیث

**[مناقشه در این دلیل]**

این علت هم فی غایة الضعف است، آن کسانی که قرآن شناس هستند، اسلوب و فصاحت و بلاغت قرآن، منهج قوی قرآن حتی در احادیث نبویه هم نیست، با این که این احادیث نبویه من مبعوث شد به جوامع کلم درش هست، ولی آن جوامع کلم کجا وقرآن کجا

ثانیا شما می خواهید بگوید اشتباه نشود بگویید این قرآن است و این سنت، تصریح کنید.

ثالثا این ممکن است اوائل که قرآن منتشر نشده بود درست باشد اما وقتی شما قرآن را همه جا فرستادید معنایش چیست که بگویید جلوی قرآن را با حدیث پیامبر نگیرید؟

**[علت چهارم؛ التسلط علی رقاب الناس]**

علت چهارمی که بیان کرده اند به این عبارت است:

همۀ اینها بهانه است که حکومت و سلطنتشان تثبیت شود، بعد از آن که خلیفه دوم عده ایی از محدثین صحابه را حبس کرد گفت **نحن اعلم ناخذ منکم و نرد علیکم**، شما اگر حرفی هم دارید بیایید به ما بگویید ما بهتر می دانیم پیامبر منظورش چه بوده و چگونه حدیث را برای مردم توضیح دهیم، شما چه بسا چیزی را از پیامبر شنیده ایید الان نباید به مردم بگویید، بیایید به ما بگویید ما الان بسنجیم و بعد به مردم بگویید

**و لعمری هذه هی العلة التامة لمنعهم عن کتابة الاحادیث.**

حرف اصلی همین است و بقیه بهانه است

**فلو کانت الاحادیث مدونة و وصلت الکتب الی جمیع الناس لما کانوا متمکنین من التسلط علی رقاب الناس، و لذا نری مع أنهم لم یکونوا یجوزون الروایة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، کانوا مشرقین و مغربین، فی الروایات المجعولة التی کانت مصالحکم فیها[[2]](#footnote-2)**

خودشان را به شرق و غرب عالم می زدند، به این طرف و آن طرف می زدند که یک حدیثی که به نفعشان هست، پیدا کنند، اگر حدیث گفتن ممنوع است، این اصرار بر احادیثی که متنش به نفع آنهاست چرا؟

بنده ادامه می­دهم فرمایش ایشان را.

بله مهم تسلط بر رقاب مردم است **و التسلط علی رقاب الناس**، مخصوصا در آن عصر و زمان به این است که مردم از حقایق مطلع نشوند، چشم و گوش بسته بمانند، اگر این ها حتی کتاب و کتاب خانه ها را آتش می زنند، کتب احادیث را آتش می زنند، برای این است که ریشه فکر در مردم خشک شود. اگر می گوید حق نداری از قرآن از من بپرسی، آن قدر او را می زند که در خون غوطه­ور می­شود، برای چیست؟ برای این که مردم آگاه نباشند:

**ان عمر جلد صدیقا لکثرة مسائله عن حروف القرآن حتی اضطربت الدماء فی ظهره**، پشت او خونی شد که چرا از قرآن می پرسی، همه این ها برای این است که جلوی فکر مردم به بهانه های مختلف گرفته شود.

این چهار علت و بعد ایشان وارد جهت سوم می شود.

**[علت پنجم؛ ما ذکره ابو ریة]**

آن­چه من به عنوان تعلیقه عرض می کنم:

محمود ابو ریة از دستورات پیامبر و نهی آن حضرت در مورد کتابت الحدیث شروع می کند، و عبارتش این است که این هم می تواند علت پنجمی باشد برای این قضیه هر چند علت اصلی همان علت چهارم بود:

**و قد یکون قریبا من الصواب فی حکمة نهی النبی عن کتابة حدیثه** و طبیعتا برخورد تند خلفا با نقل و کتابت حدیث، **هو لکی لا تکثر اوامر التشریع و لا تتسع ادلة الاحکام و هو ما کان یتحاشاه** **صلی الله علیه و آله و سلم حتی کان یکره کثرة السؤال.**

به عبارت بنده خیلی عمر را در این که مبارزه می کرد با سؤال زیاد، توبیخ نکنید، این ریشه در سنت پیامبر دارد، ایشان هم از کثرت سؤال ناراحت می شد، می خواست شریعتش، شریعت سمهه و سهله باشد، با همان چیزی که از قرآن کریم می فهمند و از عمل پیامبر می بینیند، دیگر خیلی جلوتر نروند و سؤال پیچ نکنند.

شاید این بهانه برای دستگاه خلافت هم بتوان تراشید که آنها هم برای این که دین و شریعت و احکام بیهوده گسترده نشود در همان بساطتت و سادگی بماند، به دنبال پیامبر اکرم نهی از کتابت حدیث کردند، و حتی کار را به جایی رساندند که عملا با محدثین روبرو شدند.

این را هم به عنوان یک علتی که می توانید به نفع آن­ها اقامه شود بگیرید تا ادامه بحث ان شاء الله جلسۀ اینده

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ص 20 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 22. [↑](#footnote-ref-2)